

نامه‌های رسیده

هوالشکور

یکی بود یکی نبود. چند سال پیش توی شهر قشنگ تبریز دختری زندگی می‌کرد. دختری که فقط ۱۱۵ سانتیمتر بلندی داشت و به عقیده خیلی‌ها قدش خیلی کوتاه بود. به روز گرم تابستونی وقتی که تازه از خواب بیدار شده بود و هنوز داشت چشمش رو می‌مالید از مادرش خبری شنید که به اندازه تمام دنیا خوشحالش کرد و به این ترتیب عضو خانواده‌ای بزرگ و بسیار دوست‌داشتنی به نام سمپاد شد. اول مهر همان سال که مصادف با ۱۱ سالگی دختر ۱۱۵ سانتیمتری قصه ما بود مثل همه سالهای دیگر مدرسه‌ها باز شد. ولی آن سال اول مهر جور دیگری بود. آن روز روی پیشانی دختر کوچولو یک برچسب گنده چسبانند که روی آن نوشته شده بود: تیزهوش.

دختر کوچولو وارد مدرسه‌ای شد که همه بچه‌های آن از این برچسبها داشتند و همه شان هم عجیب به آن می‌بالیدند! او هم یاد گرفت که به مال خودش افتخار کند!

- وارد مدرسه‌ای شد که حیاطش گلی بود و او هم مثل بقیه یاد گرفت که روزهای بارانی کفشهایش را توی کیسه فریزر بکند تا کفش و شلوارش گلی نشود.

- وارد مدرسه‌ای شد که در آن معلمها و شاگردها این قدر عاشق هم بودند که هیچ سری بینشان نمی‌ماند. شاگردها از معلمها غیبت می‌کردند و بعدبه خود معلم می‌گفتند که ما فلان حرف را پشت سر شما زدیم. او هم یاد گرفت عاشقی را و صاف و صادق و بی‌ریا بودن را.

- یاد گرفت چگونه دوست بدارد و چه کار کند که بیشتر از همه دوستش بدارند!

- یاد گرفت چه طور مثل بعضی همکلاسیهایش (فقط بعضی وقتها!) خرخوانی کند و چه طور

(باز هم فقط بعضی وقتها!!) با معلمها سر حذف امتحان بحث کند.

- یادگرفت چه‌طور نمره‌های کم ورقه‌های امتحانیش را خودش امضا کند و فقط خوبهایش را به مامان و بابا نشان دهد.

- یادگرفت این قدر پر سر و صدا باشد که همیشه نمره انضباطش را تهدید کنند.

- یادگرفت همیشه به عظمت فیل زرد و عظیم شهیدمدنی در مقابل فنجان زرد و کوچولوی فرزندگان حسودی کند و وقتی توپ اون‌ور دیوارها می‌افتاد این‌ور دیوار دیگر توپ را به آنها پس ندهد.

- یادگرفت توی مدرسه در کنار دوستانش این قدر شاد باشد که همه غمهایش را از یاد ببرد و این قدر بخندد که کسی باور نکند که او گریه کردن هم بلد است.

- یادگرفت چه طوری می‌شود با دست در دست هم دادن همه بچه‌های کلاس سوم راهنمایی پوزه غول بی شاخ و دمی مثل امتحان مقطع را به خاک مالید.

- یادگرفت اعتصاب کردن برای کمبود امکانات و همیشه معترض بودن را.

- یادگرفت دلتنگی برای مدرسه در تابستان و تعطیلات را و اینکه با هر بهانه کوچکی به خاطر دوری از مدرسه عزیزش یک دل سیر گریه کند و یادگرفت یادگرفتنی‌های بسیار دیگری را...
حالا شش سال است که دختر کوچولو دارد یاد می‌گیرد و یاد می‌گیرد و یاد می‌گیرد و سانتیمتر به سانتیمتر بزرگتر می‌شود و بزرگتر می‌شود.

حالا دیگر کسی به او نمی‌گوید که قدش کوتاه است چون ۱۶۵ سانتیمتر درازا دارد. ولی دلش آن قدر کوچک است که با اندک تلنگری پُر می‌شود و کاسه چشمانش آن قدر کم‌گنجایش که فوراً اشکهایش را نمایان می‌کند.

حالا او فقط یک اول مهر دیگر را مهمان مدرسه عزیزش خواهد بود و بعد باید برچسب تیزهوشی را به جوانترها تقدیم کند و خود....

دختر کوچولوی قصه ما که دیگر بزرگ شده نمی‌تواند از مدرسه عزیزش دل بکند. مدرسه‌ای که کودکی او را در بر دارد و حالا می‌رود که نوجوانیش را نیز در دل خود مدفون سازد. محلی که همه خاطرات او را شامل می‌شود از خوب خوب گرفته تا بد بد....

محلی که دختر کوچولو یک روز گل سر سبدش بوده و روزی باز خواهد گشت و خواهد دید که دیگر جایی در آن ندارد. روزی باز خواهد گشت و خواهد دید همه به چشم یک غریبه - غریبه‌ای مثل

غریبه‌های دیگر به او نگاه می‌کنند. روزی باز خواهد گشت و خواهد دید که دیگر هیچ‌کس حتی خود مدرسه هم او را نمی‌شناسد و آن وقت حتی نمی‌تواند ادعای روزهای از دست رفته و خاطراتش را بکند....

ولی حالا که هنوز نرفته می‌خواهد برای جلوگیری از چنین اتفاقاتی از مدرسه عزیزش عهده‌ی بگیرد: مدرسه کوچولو و دوست داشتنی‌ام قول بده همان طور که ما عاشقت هستیم تو هم ما را دوست بداری و حتی اگر ما تو را فراموش کردیم تو هرگز بچه‌هایی که روزی فرزندانانت بودند را فراموش نکنی. قول بده مثل همه مادران همیشه به یاد ما باشی و اگر خواستیم روزی به عنوان فارغ‌التحصیل به آغوشت باز گردیم با لبهای خندان و دستهای گشوده استقبالمان کنی و دوباره ما را بپذیری.

اگر نامه‌ام را چاپ کنید خیلی خوشحال می‌شوم چون:

دوست دارم نوشته‌ام را همه جوان‌های سمپادی بخوانند و نصیحت من را به عنوان یک ریش سفید!! سمپادی آویزه گوش کنند و قدر مدرسه‌شان را خیلی بدانند و تا وقتی که هنوز سمپادی‌اند حداکثر استفاده را از روزهایشان ببرند.

ارادتمند شما

فاطمه نیکنامی. سوم تجربی فرزانه فرزنانگان تبریز

بسمه تعالی

خدمت محضر دکتر اژه‌ای:

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت جنابعالی و با تشکر از اینکه به شهر ما تشریف آوردید. می‌دانم که وقتتان بسیار کم است بنابراین سریع سر اصل موضوع می‌روم. جناب دکتر چند موردی بود که می‌خواستم خدمتتان عرض کنم:

اولاً راجع به دیدارهایتان و سفرهایتان به مراکز باید عرض کنم احتمالاً (۰/۹۹۹) بسیار تعداد سفرهایتان کم است می‌دانم که اولاً وقت ندارید و ثانیاً تعداد مراکز زیاد است اما فکر می‌کنم هر ۴ یا ۵ سال هم اندکی بی‌انصافی است البته من با توجه به تجربه خودم عرض می‌کنم که ۴ سال است در این مرکز هستم و این اولین باری است که شما را دیده‌ام. قبلاً اسمتان را زیاد در مجله دیده بودم لکن خودتان را یا حتی عکستان را نه. اگر نمی‌توانید تشریف بیاورید حداقل بدهید عکستان را هر چند شماره یکبار در مجله چاپ کنند تا دانش آموزان جدیدی که به مرکز می‌آیند اندکی بیشتر با شما آشنا

شوند. (البته امیدوارم خدای ناکرده از دستم ناراحت نشوید.)

دومین مسئله‌ای که می‌خواستم خدمتتان عرض کنم راجع به اوضاع مالی خودم و یکی دو نفر دیگر از دانش‌آموزان بود جناب دکتر اژه‌ای من خودم را می‌گویم، آخر جای من [که با کارگری درس خوانده و می‌خوانم (مشکلات مالی و اجتماعی خانواده را فکر می‌کنم خودتان حدس زده باشید که از چیست به هر حال گفتن آن‌ها جز اینکه وقتتان را بگیرم چیز دیگری نیست) من که هنوز تا به الان که پیش دانشگاهی هستم با کیف سال اول راهنمایی‌ام به مدرسه می‌آیم] بین دانش‌آموزان شماس است که یکی پدرش دکتر است دیگری مهندس و...؟

من خودم که هر جور بود درسم را تا به حال خوانده‌ام و با تمام مشکلاتم باز هم می‌خوانم ولی چون از تأثیر شدید آن بر روح باخبرم و پیامدهای آن را شدیداً تجربه کرده‌ام خواهش می‌کنم به دیگرانی که بعد از من می‌آیند توجه بیشتری کنید. راستش اگر بخواهم از غم‌ها و ناراحتی‌هایم بگویم نمی‌دانم تا کی طول می‌کشد بنابراین زیاد وقتتان را نمی‌گیرم.

و در آخر آرزویم را برایتان می‌گویم شاید شما بتوانید برآورده‌اش کنید البته می‌دانم آرزو و خواسته‌ی بسیار بسیار بزرگی است اما حداقل اش این است که امیدوار می‌شوم. راستش من سالهاست که آرزو دارم با رهبرمان آیت‌الله خامنه‌ای دیدار داشته باشم و ایشان را از نزدیک ببینم و می‌خواستم خواهش کنم اگر امکان دارد در هر زمانی حتی سال‌های دیگر در قالب گروه‌های دانش‌آموزی با مقام معظم رهبری دیدار داشته باشیم.

آقای اژه‌ای در پایان به خاطر بدخطی‌ام عذر می‌خواهم. مشکلی است که سالها با آن سر و کله می‌زنم.

خداوند یاورتان

مهدی.ج. دانش‌آموز پیش‌دانشگاهی

استعدادهای درخشان : جان نامه شما همان مطلبی است که عذابی دائمی را برایمان به ارمغان

آورده است اینکه چرا برای امثال شماها نمی‌توانیم امکانات بیشتری تهیه کنیم. ولی حافظان ایران

عزیز را از میان شما یافته‌ایم. درخواست ملاقات با رهبری هم زیاد است و پس از آن ملاقات ۲۵۰۰

نفری دیگر نتوانسته‌ایم به صورت انبوه ملاقاتی برای شما عزیزان تدارک ببینیم.

به نام خدا

با عرض سلام خدمت جناب آقای دکتر اژه‌ای.

من یکی از سмпادی‌های مشهدی هستم که می‌خواهم با دلی پر با شما صحبت کنم و شاید هم

درد دل کنم. من امسال کلاس سوم راهنمایی هستم و به قول معروف امسال نوعی کنکور دارم که واقعاً ترسش تمامی وجود و تفکر من و امثال من را فرا گرفته است، دانش آموزی هستم که البته نه این که بخوام تعریف کنم ولی خوب به هر حال به عنوان واقعیت باید گفت که نمراتم در دروس حفظی و همچنین شیمی و زیست همیشه ۲۰ - ۱۹ است اما نمرات ریاضی و فیزیک مخصوصاً ریاضی...! اصلاً قابل گفتن در برابر سایر نمرات نیست و این امر باعث شده است که هیچ وقت آن معدل واقعی را که خودم دلم می‌خواهد نگیرم.

من واقعاً روحیه خودم را از دست داده‌ام و بسیار می‌ترسم که در امتحان ورودی دبیرستان قبول نشوم، زیرا نمراتم واقعاً برایم نگران‌کننده‌اند، دختری هستم که تا همین تابستان امسال زیاد برایم قبولی در این مدرسه برای ورود به دبیرستان مهم نبود ولی الان که در جوی قرار گرفته‌ام که اکثریت در حال تلاش برای کنکور و درس خواندن و تست زدن هستند واقعاً می‌ترسم، می‌ترسم که اگر قبول نشوم مورد تمسخر و به ظاهر دلسوزی مردم و اطرافیانم واقع شوم و این آن چیزی است که فکرش تمام اعصاب و آسایش من ۱۵ - ۱۴ ساله را به هم می‌ریزد. آخر چرا؟ فقط به خاطر این که در درس ریاضی ضعیف هستم باید از ادامه تحصیل در مرکز سمپاد که به آن می‌بالم و مایه افتخار من است محروم شوم در حالیکه می‌خواهم به خاطر شدت علاقه‌ای که به زیست دارم رشته آینده‌ام را تجربی انتخاب کنم ولی باز هم در این مدرسه درس بخوانم به هر حال من هم یک دانش آموز هستم مانند تمامی دخترها و پسرهای دانش آموز و آرزوها و نقشه‌هایی برای آینده خود دارم که فکر می‌کنم با قبول نشدن من به این مرکز از هم پاشد! می‌خواهم بدانم که آیا دیگر آن تیزهوش سه ساله قبل نیستیم؟ آیا دیگر دارای بهره هوشی بالا نیستیم؟ آخر مگر می‌شود؟ من که مغزم و گنجایشش تغییر نکرده است پس چرا سنجش مجدد؟ چرا کنکور و آزمون مجدد؟؟ فقط تنها فرقی که الان با سه سال پیش دارم این است که الان با کوله‌باری از اطلاعات بیش از حد ستم هستم که باید در این آزمون آن‌ها نیز سنجیده شوند. خواهش من از شما این است که بیشتر به نکات و سؤالات هوشی تکیه کنید و ثانیاً طرحی را برنامه ریزی کنید که در آن و به موجب آن دانش‌آموزانی که علاقه به علوم طبیعی دارند و دانش‌آموزانی که علاقه‌مند علوم ریاضی هستند در طی یک نظر خواهی جدا شوند و سپس از هر گروه آزمونی گرفته شود که بیشتر حاوی سؤالات زیست یا برای گروه دوم ریاضی باشد (تقریباً مانند کنکور سراسری و آزاد دانشگاهها) که در این صورت افراد بسیاری که همه آرزوی ورود به دبیرستان تیزهوشان را دارند (حتی دانش‌آموزان مدارس معمولی) شانس قبولی و موفقیتشان بیشتر شود، در حالیکه در حال حاضر آزمون

ورودی بیشتر تأکید بر علوم ریاضی و فیزیک دارد و حتی در بعضی از سالها هیچ سؤالی از زیست مطرح نمی‌شود که این واقعاً به ضرر امثال من است از طرف دیگر پس ما برای چه در این سه سال راهنمایی باید زیست بخوانیم و کتابهای زیست دبیرستان را آموزش بینیم فقط به این امید که شاید (آن هم شاید!!) دو، سه سؤال زیست مطرح شود، آخر چرا؟

البته این موضوع را قبول دارم که خواندن زیست در این سه سال بسیار به نفع من در سالهای بالاتر است ولی در مورد افرادی که قصد رفتن به رشته ریاضی را دارند چه؟ هیچ. این است جواب سه سال زیست خواندن آنها، به هر حال از شما خواهشمندم در مورد برنامه‌ای که گفتم کمی فکر کنید و حتی الامکان آن را اگر قصد اجرا دارید، امسال اجرا کنید که مطمئن هستم مورد تأیید بسیاری از دانش‌آموزان واقع شود. (از شما خواهشمندم که این نامه را در مجله استعداد‌های درخشان چاپ کنید زیرا این سخنان درد دل بسیاری از دانش‌آموزان هم سن و سال من است و یقین دارم که پس از چاپ این نامه درخواستهای بسیاری برای عملی شدن برنامه ذکر شده برای شما فرستاده شود.) از شما خواهشمندم باعث پایان بخشیدن به خاطرات خوب من نباشید.

«این موضوع را لازم به ذکر می‌دانم که بگویم دانش‌آموزی هستم که بر خلاف رضایت والدین و به خصوص مادرم وارد این مرکز شدم و با وجود تمامی اختلافات ایجاد شده وارد شدم و حالا مادرم مانع خروج من از این مرکز و سازمان است.»

با تشکر و قدردانی فراوان

مروارید - گ. مرکز راهنمایی فرزاتگان مشهد

استعدادهای درخشان: ما نیز امیدواریم که شما در دبیرستان هم با ما باشید. در مورد ریاضی هم به هر حال هر یک از دو رشته را بخواهید ادامه دهید ضرورت دارد به آن مسلط باشید. هوش شما هم سرجایش، رقابت با دیگران هم جای خود.

به نام خالق بی‌همتا

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت شما، خدمتگزاران عرصه‌ی علم و فرهنگ:

دانش‌آموزی هستم سال سوم دبیرستان شهیدرضا خانی از شهرستان ساوجبلاغ از شهر نظرآباد توابع استان تهران با معدل ۱۵/۰۲ به تحصیل مشغول هستم. از شما عزیزان بزرگوار دو سؤال دارم:
(۱) آیا با بالا بردن معدل سال سوم دبیرستان به بالای ۱۸ می‌توان دوره‌ی پیش‌دانشگاهی را در مراکز

سمپاد گذراند آیا امکان دارد؟ اگر امکان این عمل وجود دارد برای حضور در این مراکز آزمون ورودی گرفته می‌شود؟ آیا شرط معدل نیز به حساب می‌آید؟ اگر این عمل امکان‌پذیر است لطفاً مرا راهنمایی کنید.

۲) آیا می‌توان طرح‌های ابداعی و سازنده‌ی خود را (دانش‌آموزان عادی) برای این مراکز (سمپاد) ارسال کرد؟ اگر این عمل نیز امکان‌پذیر است لطفاً مرا راهنمایی کنید. به امید موفقیت شما در عرصه علم فرهنگ.

با تشکر از شما

دانش‌آموز سال سوم دبیرستان رشته‌ی ریاضی - فیزیک - علی نوروزی

استعداد‌های درخشان: دوست عزیز، از اینکه با ما مکاتبه نموده‌اید متشکریم، متأسفانه کنکورهای ورودی به مراکز سمپاد برای پایه‌های اول راهنمایی و اول دبیرستان است و در پایه‌های دیگر کنکور برگزار نمی‌شود، تا شرط معدل آن مشخص شود.

به نام آفریننده‌ی استعداد‌های درخشان

جناب آقای دکتر اژه‌ای! خدمت شما و کلیه‌ی همکارانتان سلام عرض می‌کنم. اول از همه سلامتی شما را از خداوند متعال خواستارم و بعد از آن می‌خواستم از شما تشکر کنم و در پایان هم یک پیشنهاد (گله) دارم! من از زحمات شما بسیار تشکر می‌کنم. زحماتی که فکر نمی‌کنم کسی نظیر آن را در تاریخ هیچ سازمان دولتی یا غیردولتی دیده باشد. من می‌دانم که از آرزوهای شما این است که دانش‌آموزان سمپادی با رشد و ترقی خود، باعث پیشرفت جامعه و تکنولوژی کشور شوند ولی می‌خواستم بگویم که آخر با جزوه گفتنِ معلّم‌هایمان و حفظی نمودن اکثر درس‌ها که حتی ریاضی هم درصدی از آن حفظی شده است، آیا فکر می‌کنید که این دانش‌آموزان بعد از فارغ‌التحصیلی و ورود به دانشگاه‌ها باز هم ذهن خلاقیت خواهند داشت؟!!!! اگر ما قرار باشد درس‌هایی را در یک سال تحصیلی حفظ کنیم و قسمت عمده‌ی آن را در سال بعد فراموش کنیم این همه سرمایه، انرژی و زمانی که مصرف می‌شود، آخرش به کجا می‌رود؟ آیا پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، در بازار کار از ما می‌پرسند فلان فرمول را توضیح بده یا فلان قضیه را اثبات کن یا کاشف این عنصر کیست؟ مسلماً خیر!! ما برای چه به جای آن که خود علم را بخوانیم، تاریخ آن را می‌خوانیم؟ اگر دانش‌آموزان (سمپادی یا غیرسمپادی) از همان پایه به تئوری اهمیت کم‌تری بدهند و آن را در کنار درس‌های عملی خود فرا بگیرند، مطمئناً کشور ما به چنان پیشرفتی دست خواهد یافت که هیچ‌کس تصورش را نمی‌کند.

من از شما خواهش می‌کنم که حتی به مقدار بسیار ناچیزی، تغییر و تحولی در سیستم آموزشی سمپاد ایجاد کنید. (مثلاً به عنوان یک طرح غنی‌سازی!!). از دبیران ما بخواهید بیشتر به کارهای آزمایشگاهی و عملی اهمیت بدهند. از آن‌ها بخواهید که جزوه نگویند. به نظر من اگر معلمی بخواهد چیزی را که خودش در فهم واقعی آن مشکل دارد، به دانش‌آموزان منتقل کند، گناه می‌کند.

با تشکر فراوان از زحمات بی‌پایان شما

س. ه. دانش‌آموز دبیرستان فرزنانگان امین اصفهان

استعدادهای درخشان: در بیشتر موارد با شما همفکریم ولی باید هم همکلاسیهای شما در سمپاد و هم همکاران ما، هر دو، در این مورد این دیدگاه را که دیدگاه سمپاد هم هست قبول داشته باشند. آنجا هم که این امر مقبول افتاده است پیشرفت را - براساس نگاه سمپاد - شاهد بوده‌ایم.

هوالمحبوب

سمپاد عزیز، سلام .

حدود ۲-۳ ماه است که از تو دور افتاده‌ام. دانشگاه می‌روم اما... حالا می‌فهمم که مدرسه یک چیز دیگر است. و می‌فهمم که تمام (یا شاید خیلی اغراق کرده باشم) زندگی‌ام را و شور و حال را مدیون تو هستم. اما حیف... حیف که زودتر این را نفهمیدم.

برای تو، آرزوی موفقیت می‌کنم و افتخار می‌کنم که سمپادی هستم.

شعر زیر را هم تقدیم به همه همکلاسیهایم می‌کنم و خوشحال می‌شوم اگر آنرا در مجله چاپ کنید. روزگار مدرسه، ای دریغ زود رفت.

هرچه می‌دوم نمی‌رسم،

رفته دیگر او نمی‌رسد.

رفته قصه‌ها و خنده‌ها و اشک‌ها،‌های و هوی‌های مدرسه، قصه شکافهای سقف و خنده‌ها.

یک زمان، در کلاس، قصه نشاط و شورزندگی، در میان هوی وهای و جیغ و داد می‌تپید.

شور و حال کودکی، از صدای دادهای ما زبانه می‌کشید.

من اسیر یک کلاس خالیم،

یادشون نمی‌ره از دلم.

با تشکر

شریفه رضاقلی. فارغ‌التحصیل سال ۱۳۷۹ - فرزنانگان کرمان.

استعدادهای درخشان: قسمتی از شعر سمپادی عزیزمان را در انتهای نامه آوردیم.

به نام خدا

جناب آقای دکتر اژه‌ای، ریاست محترم سمپاد،

با سلام و عرض ادب:

حرف‌های بسیاری هستند برای گفتن، حرف‌هایی که می‌بایست در این چهار سال می‌گفتم و نگفتم. حرف‌هایی که می‌بایست در این سیزده سال می‌گفتند و نگفتند.

تا آنجا که بنده می‌دانم نام این سازمان را نهاده‌اند سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان. یعنی آنکه این سازمان وظیفه دارد استعدادها را شناسایی کرده و آن‌ها را پرورش دهد. پس مرحله اول شناسایی این استعدادهاست. «آقایان دکتر و مهندس دور هم نشستند و گفتند چه کنیم؟ کنکوری ترتیب دهیم با سؤالات ریاضی و علوم تجربی. ولی سؤالات هوش نباشند. هر کسی هم تست‌ها را جواب داد اسمش را بگذاریم تیزهوش!»

عجب گزینش جالبی است! بگذریم. گمان کنیم این حضرات دانش‌آموز حقیقتاً چیزی بیشتر از دیگران دارند. مرحله دوم این است که دانش‌آموزان درس بخوانند. چه بخوانند؟

«آقایان دکتر و مهندس دور هم نشستند و گفتند چه بخوانند؟ مهندس‌ها گفتند ریاضی و فیزیک، دکترها گفتند زیست و شیمی. آخرش هم هر چهار تا درس را علوم پایه نامیدند و گذاشتند تا دانش‌آموزان تیزهوش بخوانند، اما نمی‌دانیم چه شد که یکبارگی گفتند: سازمان را بر مبنای ریاضی - فیزیک بگذاریم.»

نیازی به جارزدن ندارد. همه می‌دانند در این سازمان ریاضی - فیزیک‌ها را روی دستشان بلند می‌کنند، تجربی‌ها را تحمل می‌فرمایند، علوم انسانی‌ها را به بیرون پرتاب می‌نمایند و اگر هم دستشان بر علاقه‌مندان رشته هنر برسد... عقیده دارند جای آنها زیر خاک است! اصلاً چه معنی دارد کسی که استعداد دارد هنر بخواند؟!!

جناب آقای دکتر اژه‌ای! لطفاً فرمائید که اگر در مرکزی ۱۰ نفر خواستار تشکیل کلاسی برای رشته‌ای شوند آن مرکز موظف است که رشته را ایجاد کند. زیرا معلوم است که رشته ایجاد نمی‌شود. چرا؟ زیرا شما نمی‌خواهید. زیرا سازمان به دانش‌آموزان اینگونه تلقین می‌کند که علوم انسانی و هنر برای دانش‌آموزان تنبل است و در هر حال عاقبت ندارد. هرچه هست در ریاضی است و تجربی.

آقای دکتر! شما که خود تحصیل کرده یکی از رشته‌های علوم انسانی هستید و می‌دانید استعداد‌های درخشان تا چه اندازه می‌توانند سبب ارتقاء علمی رشته علوم انسانی در کشور شوند، چرا این چنین سیاست‌هایی را اجرا می‌کنید؟

این اولین پرسش بنده از شما بود. در هر حال در مقایسه با آنچه که می‌خواستیم بگویم هیچ چیزی نو شتم و بسیاری از مطالب را به واسطه خودسانسوری ذکر نکردم.

با تشکر

محمدرضا شمشیرگر. سال دوم دبیرستان مرکز شهید بهشتی اهواز.

استعداد‌های درخشان: کسب رتبه‌های برتر در کنکور رشته هنر از سمپاد پاسخ شما در مورد رشته هنر است و چهار سال در دو مرکز آموزشی با وجود کاهش دانش‌آموزان در یک مدرسه با سه نفر و در یک مرکز با ۹ نفر رشته علوم انسانی را ادامه دادن شاهد دیگری در مورد علاقه ما به رشته علوم انسانی است. ولی برادر شمشیرگر، شمشیر را از رو بسته‌اید مگر می‌شود در ۸۰ مرکز آموزشی ۳۲۰ کلاس سه چهار نفره دایر کرد، حرف ما منطقی است، عشق شما هم طبیعی.

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت پدر مهربانم در سازمان؛

سلام علیکم.

بارها شنیده‌ایم و باور هم کرده‌ایم که اعضای سازمان، اعضای یک خانواده‌اند. خانواده‌ای که شاید نقشی مهمتر از سایر خانواده‌های اجتماع داشته باشد. چرا که اعضایش از برگزیدگان هستند. و این نقش مهم، نتیجه‌اش سنگین‌تر شدن وظیفه مسؤول خانواده است و من که عضوی از این خانواده‌ام اگر مطمئن باشم که مسؤول خانواده، پدری مهربان است که به حرفهایم گوش می‌دهد، آرامش خیال خواهم داشت و آسوده به وظایفی که به من می‌سپارند عمل می‌کنم. پدر خوب سمپاد! امیدوارم همیشه سرفراز باشید و ما بتوانیم زحمات شما را جبران کنیم. ان شاء الله روزی برسد که نتیجه این همه تلاش را ببینید و مانند هر پدری که از فرزندانش راضی است، شما هم لبخند رضایت بزنید و بر داشتن چنین فرزندان بی‌باید.

اما ای پدر مهربان به عنوان عضو کوچکی از این خانواده می‌خواستم، مطالبی را خدمتتان عرض کنم، باشد که به وظیفه‌ام نسبت به دیگر اعضا عمل کرده باشم.

من سه سال و اندی است که عضو این خانواده شده‌ام. هنگام ورود برای تلاش و کار آماده بودم.

زیرا در ذهن من عضویت در این خانواده بسیار مهم بود و همه نیروی مرا می‌طلبید تا بهترین بهره‌ها را ببرم. ولی... متأسفم که بگویم در روزهای اول و پس از آن اندک‌اندک آن ذهنیت و آمادگی جای خود را به بی‌تفاوتی و کم‌کاری داد. تدریس غیر قابل فهم بعضی دبیران دروس اصلی از جمله ریاضی و فیزیک مشکلات عمده‌ای برای ما ایجاد می‌کرد به طوری که دبیران خوب سال سوم ما مشکلات زیادی داشتند و از اینکه درسها را نفهمیده‌ایم شکایت می‌کردند. بالاخره به هر زحمتی بود تا اواخر سال سوم و اوایل پیش‌دانشگاهی، خودمان را رساندیم. ولی آنچه دبیران هنوز از آن ناراضی‌اند تلاش کم ماست. آنچه مسلم است نمی‌توان در یک سال به اندازه سه سال زحمت کشید و علی‌رغم تذکرات ما به مدرسه هنوز شاهدیم که بچه‌های سالهای اول و دوم از دبیران ریاضی و فیزیک خود ناراضی‌اند و در درک مفاهیم این دروس مشکل دارند.

مسئله مهم دیگری که به ذهن من می‌رسد، نحوه برخورد بچه‌ها با دبیران و بزرگترهای مدرسه است. صحبت با بزرگترها آدابی دارد که بعضی از بچه‌های مرکز به دلیل غروری که ناشی از تحصیل در مدرسه‌ای بهتر است، آنها را رعایت نمی‌کنند. من نمی‌گویم که در مدرسه ما را مغرور می‌کنند، نه، بالطبع انسان هنگامی که خود را در موقعیتی برتر از دیگران می‌یابد، دچار غرور می‌شود و آنچه لازم به نظر می‌آید، تربیت این حس است. حس غرور هم مانند سایر امیال درونی باید رشد و تربیت یابد. آنچه که بچه‌های ما به آن می‌بالند، این مدرسه است. در نتیجه معمولاً تحت تأثیر تربیتهای خانواده خود قرار نمی‌گیرند و اینجا یعنی خانواده دوم ماست که باید این وظیفه را بر عهده گیرد. زیرا ما از این خانواده تأثیر بیشتری می‌پذیریم، چراکه آن را مایه برتری خود می‌دانیم. پس باید چاره‌ای اندیشید تا این غرور کاذب از بین برود و تواضع جای آن را پر کند. مگر نه اینکه ما از برگزیدگانیم و در آینده احتمال اینکه در پستهای کلیدی کشور عزیز اسلامی مشغول به خدمت شویم. پس باید پایه‌های تواضع از هم اکنون در وجودمان بنیانگذاری شود تا به هدف اصلی تحصیل که خدمت است نایل شویم وگرنه این استعدادها و این موقعیتهای احتمالاً مهم اگر همراه غرور باشند از بهترین راههای هجوم دشمنان می‌گردند.

امیدوارم این تذکرات مورد توجه شما قرار گیرد و همه ما بتوانیم در جهت رضای خداوند متعال گام برداریم. پیشاپیش از عنایاتی که مبذول می‌فرمایید تشکر می‌کنم.

خداوند یار و نگهدار شما

یکی از دانش‌آموزان مرکز فرزندان قم

به نام آنکه لطفش بی‌زوال است

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت سنگ صبور عزیزمان جناب آقای دکتر اژه‌ای:
دقیقاً وقتی یک سال و چهار ماه پیش خبر قبولی‌ام را در آزمون فرزندان شنیدم نزدیک بود از خوشحالی بال در بیاورم.

چند هفته بعد از اعلام نتایج و ثبت‌نام مدرسه‌ها باز شد و من هم مانند سایر دوستانم به مدرسه جدید رفتم. روی هم رفته مدرسه ساختمانی قشنگ با چشم‌اندازی زیبا و فضایی باز داشت. اما یک مشکل وجود داشت و آن هم خاکی بودن جاده فرعی مدرسه که با آمدن باران تبدیل به گل می‌شد و سر تا پایمان را گلی می‌کرد که با تلاشهای بی‌امان مدیر مرکز بعد از یکسال و دو ماه تازه کار آسفالت آن شروع شده است.

آخر شما بگوئید ما چه گناهی کردیم که به این مدرسه آمدیم؟ بعضی وقتها که با خودم فکر می‌کنم می‌بینم اگر به این مرکز نمی‌آمدم چقدر بهتر بود چون اولاً اینهمه پول شهریه نمی‌دادیم، لباسمان گل نمی‌شد، معلمان بهتری داشتیم و هزاران هزار مشکل دیگر که از گفتشان معذورم و نتیجه‌ای جز درد آوردن سر شما ندارد. تازه من که جزو شورای مدرسه هستم جرئت کرده‌ام و پنهانی این نامه را نوشته‌ام و در واقع چیزی جز خالی کردن عقده‌هایم نمی‌خواهم و می‌دانم که امسال هم باید مثل سال قبل بدبختی و فلاکت کشید. و وقتی هم به فامیل و آشنا می‌رسی می‌گویند شما که تیزهوشانید و مشکلی ندارید و ما هم مجبوریم تحمل کنیم. دیگر عرضی ندارم خدانگهدار.

با تشکر - ف.ح.

نامه‌های شما عزیزان دریافت شد.

ایلام، مرکز فرزندانگان: «ش.ر» و «خ.ح» بجنورد، دانش‌آموز سال دوم دبیرستان فرزندانگان بیرجند، مرکز فرزندانگان: خدیجه خواجه آبادان، ولی دانش‌آموز مرکز فرزندانگان اهواز، لیلا نیام تبریز، فارغ‌التحصیل فرزندانگان، فهیمه فرشی ازهر / دانش‌آموزان پیش‌دانشگاهی فرزندانگان تهران، راهنمایی فرزندانگان: فاطمه عشقی نژاد / بهتاش شاکری قائمشهر، مرکز فرزندانگان: فاطمه حسین‌زاده کاشان، مرکز فرزندانگان: دانش‌آموز ت. لار، شورای دانش‌آموزی دو مرکز یاسوج، مرکز فرزندانگان: م - ب